

تجدّد در اشعار شعرای بهایی

بهروز جباری

دربارهٔ تجدّد و تعریف آن در سالهای اخیر زیاد بحث شد. برداشت من از مجموعهٔ همه بحث‌ها این است که تجدّد در هر جامعه‌ای آوردن افکار نو در آن جامعه است. اگر چه هر جا بحث تجدّد است از تحولات فرهنگی و اجتماعی و سیاسی سخن می‌رود. ولی ریشه‌های همین تحولات را نیز باید در تحولات فکری و اندیشه‌ای نظری جستجو نمود. مثلاً وقتی شاعری چون نعیم سدهی که کار اصلی‌اش زراعت بود، در اشعارش به طوری که خواهیم دید از وحدت نوع بشر دم می‌زند و از برابری انسان‌ها سخن می‌گوید و یا در زمانی که هنوز افکار صلح خواهی رشد نکرده بود از صرف نمودن امکانات مالی بشر برای تأمین تدارکات جنگی انتقاد می‌کند، تجدّد است و یا وقتی در جامعه‌ای به کودک اهمیت داده نمی‌شود و اگر در اشعار شعرا ذکر از کودک هست به عنوان نماد نادانی و جهالت است مانند:

چون که با کودک سر و کارت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد

اگر در تعالیم و دستور العمل‌های بهایی به کودک زیاد اهمیت داده می‌شود تجدّد است و بعد نتیجه این می‌شود که در آثار شعرای بهایی کودک اهمیت پیدا می‌کند و شما می‌بینید که تمام جنبه‌های مختلف کودک از راه رفتن، شیرین زبانی کردن، کفش پوشیدن، و حتی بادگلو در کردن موضوعات زیبایی برای شعر می‌شود. شاید باور نکنید ولی خواهیم دید که در طول تاریخ شعر فارسی هیچ شاعری به اندازه دکتر شاپور راسخ دربارهٔ کودک شعر نسروده است.

در تعالیم بهایی تحولات فکری و اندیشه‌های نو فراوان است. مخصوصاً تعالیمی که عرضهٔ آنها به منزله ایستادگی در مقابل سنت‌های موجود بود و شما پاره‌ای از آنها را در آثار شعرای بهایی منعکس می‌بینید که در واقع تجدّد و نوآوری است. موارد زیر به عنوان نمونه ذکر می‌گردد:

- عدم مداخله در کار دیگران در حالیکه امر به معروف و نهی از منکر از اصول پذیرفته شدهٔ جامعه مذهبی زمان بود.
- تجلیل از موسیقی.

- منع دست بوسی.
- منع تعدد زوجات.
- منع استفاده از خزینه حمام‌های عمومی در حالی که استفاده از آنها را از نظر مذهبی لازم می‌دانستند.
- منع تقیه.
- تأکید زیاد به نقش مادر در تربیت اولاد.
- تساوی حقوق زن و مرد.
- اهمیت دادن به تعلیم و تربیت.
- اهمیت دادن به اطفال، ضربه نزدن به کودک، تنها نگذاشتن کودک و ذکر اینکه محبت به طفل عبادت است و دهها تعلیم دیگر.
- تأکید به جشن گرفتن نوروز و جنبه بین‌المللی دادن به آن از طریق جامعه جهانی بهایی.
- وحدت عالم انسانی.
- عدم انتقام‌جوئی.
- محبت نمودن حتی به دشمنان.
- ترک تعصبات.
- صلح خواهی.
- خوشرو بودن و با وجوه متبسم با مردم برخورد کردن. «با وجوه ناضره مستبشره با یکدیگر مشورت نمایید. حضرت بهاء‌الله».
- سبب سرور قلوب بودن (موهبتی اعظم از آن نیست که انسان سبب سرور قلوب گردد حضرت عبدالبهاء).
- منع اکید غیبت.
- نداشتن نماز دسته جمعی.
- انتخاب زبان بین‌المللی.
- حذف شغل مذهبی و صدها تعلیم دیگر.

اگر چه اعتقادات و تعالیم اجتماعی بهایی ریشه در آثار حضرت باب و حضرت بهاء‌الله دارد، ولی ذکر آنها در آثار شعرای اولیه کمتر دیده می‌شود. زیرا خیلی از این تعالیم از زمان حضرت عبدالبهاء که این تعالیم تشریح و تفهیم شد، در آثار شعرا حضور

پیدا کرد. در آثار شعرای اولیه بیشتر مسائل عرفانی، تاریخی و بیان عبودیت و اخلاص دیده می‌شود. گاهی نیز بشارت به تحولات و انتقاد از رهبران مذهبی مثلاً شعر زیر از طاهره که از شعرای اولیه این ظهور بود.

هان صبح هدی فرمود آغاز تنفس	روشن همه عالم شد، ز آفاق و ز انفس
آزاد شود دنیا ز اوهام و خرافات	آسوده شود خلق ز تخیل و توسوس
محکوم شود ظلم به بازوی مساوات	معدوم شود جهل، ز نیروی تفرّس
گسترده شود در همه جا فرش عدالت	افشانده شود در همه جا تخم تونس
مرفوع شود حکم خلاف از همه آفاق	تبدیل شود اصل تباین به تجانس

شعر فوق از لحاظ نحوه بیان و لغات بکار برده شده، نیز حالت نوآوری دارد. آوردن لغاتی چون مساوات و عدالت در شعر در عصر طاهره بی سابقه بوده است. آثار چند شاعر دیگر در زیر آورده می‌شود.

نعیم سدهی

نعیم در سال ۱۲۷۲ هجری قمری در قریه فروشان سده اصفهان متولد شد. نامش محمد و نام پدرش عبدالکریم بود. او در جوانی به دیانت بهایی ایمان آورد و مورد ظلم و اذیت و آزار فراوان قرار گرفت. شرح حالش در ابتدای مجموعه آثارش احسن التقویم یا گلزار نعیم آمده است. از آثار منحصر به فرد و ارزنده او استدلالیه اوست که در آن روح تجددخواهی منعکس است مانند نمونه‌های زیر.

اندیشه و تفکر جهانی

نعیم اولین شاعری است که اندیشه و تفکر جهانی و وحدت نوع بشر را برای اولین بار در حد وسیعی وارد ساختار سنتی شعر فارسی کرد. برای پی بردن به اهمیت این امر کافی است توجه کنیم که خیلی از محققین برای ملک الشعراء بهار ارزشی خاص قائلند، چون معتقدند او اول بار حال و هوای ملی گرایی و دموکراسی را وارد ساختار موجود شعر فارسی کرده است "... ملک الشعراء بهار توفیق آن را یافت که حال و هوای خاص انسان دوره جدید تاریخ بعد از انقلاب صنعتی و تحولات جهانی را که اندیشه ملی و فکر دموکراسی جوهر آنست در قالب قصیده فارسی شکل دهد... سنایی در عصر خویش همان کاری را کرده است که بهار در عصر ما کرده است، یعنی حال و هوای تازه‌ای را وارد یک ساختار سنتی کرده است." (تازیانه‌های سلوک شفیعی کدکنی)

بنا بر این نعیم که سال‌ها قبل از ملک الشعراء بهار بوده و اندیشه تفکر جهانی و وحدت نوع انسان را که نسبت به ملی‌گرایی اندیشه نوتری است برای اولین بار وارد ساختار شعر سنتی فارسی کرد، باید از ارزش ویژه‌ای برخوردار باشد. مثال:

گر مسلمان و گبر و بوداییم گر یهود و هنود و ترساییم
گر ز روس و ویروس و روم و حبش ز انگلیسیم یا فرانساییم
گر ز آمریک و گر ز آفریکیم ز آسیا یا که از اروپاییم
مرد یک خاک و طفل و یک وطنیم خلق یک شهر و اهل یک‌جاییم

ترک تعصبات

اینها الناس ما همه بشریم بنده یک خدای داد‌گیریم
خواهران و برادران همیم چون ز یک مادر و یک‌پدریم
هیچ درنده جنس خود ندرد ما چرا نوع خویشان بدریم
همه دانیم بار یک داریم گر فریب ستمگران نخوریم

صلح خواهی

چشم از هر بهانه بردارید گوش از هر فسانه بردارید
متمسک به صلح کل گردید دشمنی دوستانه بردارید

و باز

این همه در جهان جدال بس است ای سلاطین و ای رجال بس است
این همه قتل و نهب و خون ریزی زان چه کردید تا به حال بس است
این همه اختراع و صنع جدید بهر تزییع جان و مال بس است
که به این مال و این منال زیاد می‌توان کرد این جهان آباد

سادگی گفتار

بعضی از اشعارش از لحاظ سادگی یادآور اشعار ایرج میرزا است. در حالیکه او حدود ۴۰ سال قبل از ایرج زندگی می‌کرد. در شرح حال خود گوید:

شرح دهم ساده و بی ساخته حشو و زوائد همه انداخته
محمدم نام و تخلص نعیم نام پدر حاجی عبدالکریم
در فن اشعار چو بودم دقیق گشتم با نیر و سینا رفیق

و یا

حضرت سینا ز سفر بازگشت بازیه من همدم و همرازگشت
کرد سلامی و علیکی شنید آمد و در حجره ما آرمید

و باز

تیغ و تیر و کمان بیندازید نای و چنگ و چغانه بردارید
رسم بیگانگی ز روی زمین بهر حق یگانه بردارید

آوردن واژه‌های عامیانه

کاش اعضای ما سریشم بود همه رگ‌های ما بریشم بود
بخیه اتصال عالم کون سبب التصاق مردم بود

آوردن بعضی لغات جدید و فرنگی در شعر فارسی

این همه تیپ و توپ و طیاره این همه تیر و تیغ و خمپاره
و این همه نیزه و تفنگ و فشنگ موزر و پیشتاو و قداره
این همه بمب و این همه بالون این همه حصن و این همه باره
تا نماییم ما همه خود را خوار و زار و اسیر و آواره

غلامرضا روحانی

از شعرایی که آثار تجدد در اشعارش زیاد دیده می‌شود، یکی غلامرضا روحانی است. همین که او خنده و خندیدن را ارج می‌نهد، از آثار تجدد است. چون در فرهنگ ایران خندیدن تشویق نمی‌شد. نمونه‌اش حدیثی است که در ورودیه شاه عبدالعظیم طهران نوشته شده.

مَنْ بَكَى أَوْ أَبَكَى أَوْ تَبَاكَى وَجَبَ لَهُ الْجَنَّةُ

(کسی که گریه بکند یا بگریاند یا تظاهر به گریستن بکند بهشت به او واجب شده است)

روحانی می‌گوید:

اهمیت خندیدن

سپاس و حمد بی پایان خدا را که خندیدن عطا فرمود ما را
میان جمله حیوانات بخشید لب خندان فقط جنس دوپا را

شعر زیر نیز در تحسین خنده از آثار جالب روحانی است.

خنده

حمد خدا را کز او این لب خندان ما هست گرانمایه‌تر از دُر و مرجان ما
خنده ببخشد حیات بر تن بی روح ما خنده فزاید نشاط بر تن و بر جان ما
معجزه عیسویس مرده بسی زنده ساخت خنده جانانه کرد تا لب جانان ما
خنده کبک دری لطف ندارد به کوه قهقهه تا افکند خنده بر ایوان ما
خنده ما چاک‌ها زد به گریبان غم دست چو آورد غم سوی گریبان ما
خواهی اگر عمرخضر خنده بکن بانشاط چون لب خندان بود چشمه حیوان ما
نور فزاید به چشم خنده ولیکن بعکس کور کند چشم را دیده گریان ما
بهر بشر خنده هست موهبت ایزدی گشته از آن خنده روی بنده یزدان ما
شعر تو روحانیا تا که نشاط آور است زان همگی خنده زاست دفتر ودیوان ما

اهمیت تربیت دختران

زن وجودی است که باشد به نجابت ممتاز خواه بی‌برگ و نوا خواه توان‌گر باشد
لیک‌چون هست در این دوره به‌دختر واجب که ادب پیشه و دانا و هنرور باشد
به زهر تربیتی تربیت روحانی است بهر دختر چه که در آتیه مادر باشد

تساوی حقوق زن و مرد

مرد و زن را که خدا هستی داد بینشان هیچ تفاوت نهاد
گر رجالد و یا نسوانند همه در نزد خدا یکسانند

و یا:

طیر بشریت است دارای دو بال یک بال نساء است و دگر بال رجال
این هر دو به هم تا متساوی نشوند لاف از طیران مزن که امریست محال

زبان بین المللی

امروز جهان، جهان بین الملل است و اندر خور سازمان بین الملل است
تا حسن تفاهم شود ایجاد، بشر محتاج بیک زبان بین الملل است

در مذمت جنگ

دردنگی از دیو و دد آموخته ورنه این خوی بشر را نه به طبع است و غریزه
گویند تمدن ره اصلاح بود لیک بدتر ز توخس همه جنگ است و غریزه

در صلح خواهی

ما پیرو صلح و عالمی عرصه جنگ وز جنگ و جدل عرصه به عالم شده تنگ
دانی که چه روز نام صلح است شریف روزی که ز جنگ آدمی دارد ننگ

در مورد خزینه حمام عمومی (و به طور غیرمستقیم انتقاد از ورود به آن)

حمام عجم که مانده از عهد قدیم تونش درک است و آتشش نارجمیم
آب عفّش نشان غسلین و حمیم حمام مخوانش که عذاب است الیم

دکتر امین الله مصباح

دکتر امین الله مصباح در قصیده‌ای به مطلع:

از جام سخن ساقی درده می معنی هان تا مستی و شور آری در خاطر معنی دان
در مورد تساوی حقوق زن و مرد می گوید:
از اول پیدایش در هیچیک از اقطاع مرد و زن گیتی را احکام نبند یکسان
این حکم مساوات است دستور بهاء الله مخصوص به این آیین بی سابقه در ادیان
زن گشت سهمیم مرد در نیک و بد هستی وین بار به دوش خویش بردند به یک میزان

دکتر شاپور راسخ

در آثار دکتر شاپور راسخ انتقاد از جنگ، صلح خواهی و تجلیل از ایران و به طور کلی نوآوری زیاد دیده می شود ولی جالب ترین جنبه اشعارشان که تازگی دارد همان طور که در مقدمه اشاره شد، اشعاری است که برای کودک سرودند که از لحاظ تنوع موضوعات و وسعت مطالب بی سابقه است. در زیر نمونه‌هایی از آن‌ها آورده می شود.

چیست کودک؟

چیست کودک این معمای شگفت
برگی از اوراق فردوس برین
چشمه‌ای جوشیده از دنیای غیب
نغمه‌ای از بوستان ایزدی
یک ترنم بر زبان زندگی
عالمی بنهفته در جسمی صغیر
ذره‌ای خورشیدها در وی پدید
مجمع اذواق و استعدادها
مژده‌ی یک هستی پراعتلا
شعله‌ای در پشت خاکستر نهان
جز خدا هرگز که آورد این شگرد
گر چه اکنون رنجه از بال مگس
معجزی از معجزات کبریاست
راستی را رمز سرپوشیده ایست
وقتی کودک دارد راه می‌افتد:

نازم به راه رفتن آن طفل تازه پا
هرگز کسی ندید یکی کبک خوش خرام
گاهی چوشخص مست شود نقش بر زمین
پا می‌نهد گشاده چو مرد فضانورد
گویی که فتح مملکتی کرده لاجرم
وقتی کودک زبان بازی می‌کند:

نخستین جمله از لب‌های چون شهدت نمک دارد

که این شیرین زبانی را نه انس و نه ملک دارد
بنازم قد و بالایت چو در وجد و سماع آیی
که چرخیدن بدین حالت نه انجم نی فلک دارد
صفای کودکی نازم که راز دل برون ریزد

خلاف عقل تودرتو که صد دوز و کلک دارد
موارد دیگری از قبیل روز اول مدرسه و غذا خوردن که از ذکر همه صرف نظر می‌گردد.

بهاء الدین محمد عبدی

در نکوهش غیبت

غیبت اگر چه همیشه جزء اعمال ناپسند تلقی می‌شد ولی در تعالیم بهایی غیبت نکردن بسیار تأکید شده است.

از عیوب خویش گویی اهل غیبت غافلند کز خطای خلق بی پروا مذمت می‌کنند
عیب جویان سخن چین در لوای دوستی دشمنی با مظهر آیین وحدت می‌کنند
مخلصان را فرصت حرف و حدیث غیر نیست فرصتی گرهست عبدی صرف خدمت می‌کنند

در مذمت جنگ (مخصوصاً جنگ‌های مذهبی) و لزوم توجه به افکار نو

تا بر سر دین بین ملل آتش جنگ است ای نوع بشر مذهب تو مایه ننگ است
ای کاش که ارباب مذاهب به درآرند این جامه تدریس که هفتاد و دو رنگ است
پیداست که این جامه دوران صباوت بر قامت در حد بلوغ آمده تنگ است
در قافله علم که گذشته ز افلاک اندیشه پندار کهن مرکب لنگ است
ما اهل بهاء پیرو آیین صفاییم هر چند اگر پاسخ ما نیش خدنگ است

منصور نبیلی

در انتقاد از وجود مرزها به صورت فعلی این طور می‌گوید:

ایستادم لب مرز

و تماشا کردم

گریه مرز جدایی‌ها را

چهره پاک زمین

سخت محزون و غمین

شاهد فتنه و کین

همه مأمور جدایی شده‌اند

دیده‌بانی و یکی برج بلند

سیم‌ها بر سر سیم
سیم‌ها لخت و اسیر
پایه‌ها کهنه و پیر
کلبه‌ها زشت و حقیر
مردمان سخت فقیر
همه از جان شده سیر

چه کسی باعث این حزن و جدایی شده است؟
چه کسی باعث این تفرقه هست؟
یک وطن بود جهان
و خدا خلق نمود
عالمی دور از این مرز و حصار

مرزها را بزداید ز خاک
مرز زائیده فکر بشر است

حسن افنان

در یکی از اشعارش از نوروز به عنوان روز خدا و جهانی شدن آن در آینده سخن می‌گوید:

روز نوروز ما که روز خداست	اول روز و ماه و سال بهاست
هست روزی بزرگ در دنیا	این اشارت ز حضرت اعلاست
تا جهان باقی است می‌ماند	عید نوروز در تمام جهان
روز نوروز و عید روزه شکن	پایدار است با دوام جهان

منوچهر حجازی

در قصیده و عده صلح نکته‌هایی در مورد صلح و دوستی و آینده جهان بیان می‌دارد که ابیاتی از آن در زیر آورده می‌شود.

پیام صلح می‌دهد سفیر دیرپای او چه خوش حدیث می‌کند نوای جانفزای او
 جهان شود جهان صلح و دوستی پیام صلح را نگر به طلعت بهای او
 زمان زمان وحدت است و این جهان نیاز صلح دارد و بقای او
 تپیده قلب عالم از ستیزگی محبت است و دوستی دوی او
 چه حاصلی ز دیوزشت دشمنی ز هیبت پلید و بانگ وای او

در مورد حقوق زنان، بشر دوستی، ترک تعصبات و خیلی از جنبه‌های انسانی دیگر در اشعار شعرای بهایی مطالبی دیده می‌شود که ذکر همه آن‌ها از حوصله این مقاله بیرون است فقط به ذکر چند بیت از سروده‌های زرین تاج ثابت در مورد حقوق زن بسنده می‌گردد.

ای زن گذشت دور پریشانی سرشد زمان غفلت و نادانی
 ای برگرفته پرچم آزادی بر سر دریده پرده ظلمانی
 دست تحکمت نبود بر سر زین پس به امر مظهر یزدانی
 فضل خدای گشته ترا شامل نبود دگر زمان تن آسانی